



چراغ آبادی

و شهرزیر قدم‌های برف پنهان است

بیر که سمت تو سرشار بوی باران است

در این هوا که زمستان باد و بوران است

مرا به وسعت سرسبز دشت چشمانت

و خاک دهکده‌ات از بهار سرریز است

بهار باغ تو دور از ملال پائیز است

ای آن که دفترت از شوق عشق لبریز است

شمال سبز نگاهت پر از ترانه و گل

چه گفته‌ای که مدام از شکوفه سرشارند

چه خوانده‌ای که مدام ستاره می بارند

بگو به گوش درختان سبز و عاشق ده

و روزه روزنه‌های سیاه و ساکت شب

انیس سخطه بیماری و شادی

بتاب و تفره بیفشان به خاک این وادی

همیشه خانوات آبادیار آبادی

چراغ روشن و بیدار روستا، بهوز